

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ملک الشعراء

استاد محمد نسیم «اسیر»

۱۲ مارچ ۲۰۱۶

خزانیه!!!

این سروده پنجاه و هفت سال پیش زیر عنوان «مرگ بوستان»، در پروگرام مشاعره "رادیو کابل"، که هنوز به "رادیو افغانستان" مسما نشده بود، در سالون بزرگ رادیو، واقع پل باغ عمومی به طور زنده قرائت شد، که اینک به یاد آن خاطره زیبا و فراموش ناشدنی تقدیم دوستان می شود:

آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد رنگ و رخ عروس چمن تار و تیره شد

برگ درختکان، ریزد یگان یگان در صحن بوستان، چون اشک بیکسان

شور و فغان ز بلبل شوریده شد به پا

آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد

آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد

نرگس که نوعروس شبستان باغ بود دیدم، که همچو من دل او پر ز داغ بود

قامت خمیده بود، رنگش پریده بود مرگ بهار را، گویا شنیده بود

شبو جدا فسرده غم بود، او جدا

آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد

آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد

بلبل به سوگواری سنبل نشسته است بر یاد گل، به سینه دوصد گل نشسته است

گوید به سوز و ساز، با عندهایب راز با من نشسته باز، خود را به غم گداز

نبود به مشرب من و تو سوختن گنا

آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد
آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد
باید به داغداری بلبل گریستن کاین است در زمانه، سرانجام زیستن
شور و تپیدنی، هر سو دویدنی در زیر تیره خاک، آخر خزیدنی
ما جمله در برابر موجیم چون گیا
آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد
آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد
مهتاب خیره می نگرد سوی بوستان آهسته می رود به دل سرد آسمان
بشکسته و خراب، پیوسته در عذاب می گوید این سخن، با مرسل و گلاب
ما را زمانه دستخوش خویش کرده، آ
آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد
آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد
از باغ تا به راغ همه داغ حسرت است گل بی فروغ گشته و بلبل به محنت است
باد خزان وزید، گل پیره ن درید آب رخ بهار، همچون گهر چکید
می نالم و ز سینه بلند است این صدا
آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد
آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد
ما را به رنگ و بوی زمان آفریده اند گاهی بهار و گاه خزان آفریده اند
گه موج طرب، گه غرق در تعب گه مست و گه خموش، زین چرخ ای عجب
گاهی "اسیر" محنت و رنج و غم و بلا
آه ای زمانه آه، گلشن حظیره شد
آمد خزان و چهره گل، باز خیره شد

(م. نسیم «اسیر» - عقرب ۱۳۳۷ ش، کابل عزیز)